

جغرافیای وطن

ایران زمین، سرزمینی غنوده میان دو دریا، کمتر زمانی بوده که وسوسه تاریخ را بر نیانگیخته باشد؛ سرزمینی گاه دستخوش جنگ و مصیبت و گاه نیز سرمست غرور و افتخار، هم شاعران را به وجد آورده و هم فرمانروایان را به شوکت و اقتدار. حتی قاجارها نیز خود را محسور آن یافتند؛ چنان که میرزا مهدی خان ممتحن الدوله نیز نوشت: «اگر بخواهیم از حدود سالفه مملکت ایران ذکری کرده، قلم را به جریان آوریم سخن به تطویل خواهد انجامید لهذا بطور اختصار می گوئیم و اظهر من الشمس است که تمامی سلطنت و عظمت و قدرت بدو در این ملک تولید گشته و در این مهد پرورش یافته است، مبدء تربیت از این صفحه و منشا جلالت از این قطعه و تربت است. . . ایران منبع علوم یونانیان و مصریان و چشمه تمدن و تربیت اروپائیان بوده است. . .» و این «هوای ایران» است که «. . . بواسطه باریدن باران های نافع در دشت و هامون و صحراها تماماً باصفا و خوش هوا و عموم مرکبات و میوه جات و حبوبات در این صفحه به عمل آمده و پرورش یافته و غالب معادن خوب و مرغوب در این خاک یافته می شود»^۱.

ممتحن الدوله که آموزش مهندسی دیده و در خدمت وزارت امور خارجه کشور بود این سرزمین حاصلخیز را مهد زندگی جماعت منحصر به فردی می دانست. زادگاه و حقوق ناشی از به

دنیا آمدن در چنین زادگاهی، کسانی را که در این قلمرو مشترک سرزمینی و سیاسی سهیم بودند، پناه می داد. همان گونه که ساکنان این سرزمین آن را به فضایل خویش می آراستند، وطن نیز فرزندان خود را از ارزش های خاصی برخوردار می ساخت. به نوشته ممتحن الدوله «... اهالی مملکت ایران ... در دلاوری و تهور رجحان بر عموم اهالی کره داشتند و اگر آن ها را به تحت قانون نظامی حالیه اروپا آورند میتوان گفت که تمام دنیا را از به کار بردن آن ها به چنگ آورند و با این وضع حالیه بعید نیست که یک فوج ایرانی ... چندین فوج اروپایی را مدت ها میتواند معطل کنند.»^۲ در آن سال ها، یعنی در سال های آخر قرن نوزدهم، از نظر ایرانیان اروپای معاصر معیار جدیدی از مجد و عظمت ارائه کرده بود. ایران اگر می خواست خود را از نو مطرح کند می بایست در این مجد و عظمت از آن ها پیشی گیرد. به نظر ممتحن الدوله و از آنجایی که ایرانیان، از نظر «دلاوری و تهور» بر دیگران رجحان داشتند، در چیرگی نهایی آنان بر اروپائیان نیز تردید نبود.

برتری بی چون و چرای ایرانیان نه فقط بر خود آن ها، که بر هر سیاح و جهانگردی نیز آشکار بود. «الحق اگر مسافری در عموم طبایع و رسوم و مذاهب صحیح ایرانیان انصاف دهند خواهند دید رجحانی که طبیعت بر خاک و اهالی ایران نسبت به سایر قرار داده است ...»^۳. ممتحن الدوله در ادامه این بحث، «تصوری» را طرح می کند که در میان ایرانیان وطن پرست رواج بسیار داشت، تصوری که همانند دیگر سن مرزی کشور در مقام حقیقتی آشکار نشسته بود: افسانه برتری ایرانیان. به همین روی است که ممتحن الدوله بحث مزبور را با این نتیجه گیری به پایان می برد «... لیکن افسوس که خیالات فاسده مانع از حقیقت گویی گردیده است.»^۴ از نظر ممتحن الدوله «حقیقت» بر رجحان و برتری بر تمامی دیگر کشورهای جهان دلالت داشت. رجحان و برتری ایران قابل تقلید و تأسی نیز نبود چرا که از یک آب و خاک خاص ریشه می گرفت. ممتحن الدوله برای پرده برداشتن از این «حقیقت» پنهان، برای ترسیم سیمایی مکتوب از طبیعت سرشار میهنش، روی به عرصه جدیدی در تحقیق و تتبع آورد که جغرافیا نام داشت.

ممتحن الدوله با گام نهادن در این عرصه، خود را همراه بزرگان دیگری یافت. صدها سال پیش بطلمیوس خاطر نشان ساخته بود که «جغرافیا بازنمایی مصور تمامی جهان شناخته شده، همراه با پدیده های نهفته در آن است.»^۵ بطلمیوس اگر چه از مشعل داران پست مدرنیسم نبود، ولی از قدرت تصور در تصویر جهان آگاه بود. چرا که در توضیح بیشتر، افزود: «نمایاندن جهان مسکون به عنوان یک واحد تمام، چگونگی وضعیت و کم و کیف طبیعت آن، وظیفه جغرافیا است.»^۶ ممتحن الدوله نیز همانند بطلمیوس بر آن بود که منظور از علم جغرافیا بازنمایی ذهنی - هر چند در مواقعی نیز مبتنی بر اصول ریاضی - واقعیت پیرامون بود. جغرافیای بطلمیوس که در دوران خلافت عباسی به عربی

ترجمه شده بود از متون شناخته شده این علم به شمار می آمد و روشنفکران قاجاری چون ممتحن الدوله نیز با آن آشنا بودند.^۷ اگر چه جغرافیا در طول این سال ها ابعاد جدیدی یافت، ولی قابلیت آن در شکل دادن به بازنمایی های فضایی و تصورات فرهنگی تغییری نکرد.^۸

در ایران زمینه بر آمدن جغرافیای جدید را در سعی و تلاشی باید جستجو کرد که برای جلوگیری از دست اندازی بیشتر روس ها و عثمانی ها و انگلیسی ها بر قلمرو ایران آغاز شد. محدودیت بیش از پیش مرزها، در عین دامن زدن به حسرت امپراتوری دیرینه ایران، پاره ای از تحصیل کرده های کشور را نیز به شناسایی بیشتر همان قلمروها ی باقی مانده وطن ترغیب کرد. کسب اطلاعات استراتژیک برای دفاع نظامی از کشور، حراست از مرزها و مقابله های سیاسی، به دانش جغرافیا ارتباط یافت. دیپلمات های قاجار برای شکل بخشیدن به سیمای کشور به آموزش جغرافیا روی آوردند. فرستادگان ایران امیدوار بودند با تکیه بر دانش جغرافیایی خود در مذاکرات سیاسی با دیگر کشورها، به اهداف خود نایل آیند. حال که ایران نمی توانست از طریق نظامی به کشور گشایی بپردازد، سعی می کرد که از طریق مذاکره بر سر امتیازات قلمرویی در چارچوب معاهدات بین المللی ممالک محروسه خود را حفظ کند. این بررسی های جدید جغرافیایی در حالی که داده های بسیاری را در بر می گرفت، آن را از یک بار فرهنگی ظریف نیز بر خوردار می ساخت.



دفاع از وطن یک بعد دینی نیز داشت. تجاوز قدرت های مسیحی به قلمرو اسلام، دین رسمی کشور را نیز تهدید می کرد. علما برای دفاع از بلاد اسلام در برابر کفر احکامی در جهاد صادر کردند. یکی از آثار بر جای مانده از این جهادیه ها سیمای مذهبی - شیعی - یک دستی بود که از وطن به دست می داد. اگر چه احکام جهادیه هیچ گاه ماهیت اصلی دینی خود را از دست ندادند، ولی به نحوی فزاینده در چارچوب یک مبارزه سیاسی ملی و سکولار جا گرفتند.^۹

تحصیل کرده های قاجار با تدوین چنین آثاری - خواه دینی و خواه سکولار - خواست ها و نگرانی هایشان را به چنان زبان وطن پرستانه ای بیان کردند که در عین توجیه نوعی اقتدار طلبی ملی، خواسته های ارضی آن ها را در مورد مناطق متنازع فیه نیز قدرت می بخشید. این آثار و بررسی های جدید جغرافیایی با ابداع پیشینه ای از برتری فرهنگی، سیاسی و دینی ایرانیان، سعی در آن داشتند حسن غرور جدیدی در این وطن مشوب ایجاد کنند. نقش مهم این نوشته ها، هم از لحاظ ترویج یک رشته افسانه های فرهنگی در باب ایران زمین، و هم از نظر گردآوری داده هایی جغرافیایی با یک بار مهم نظامی و سیاسی، از دلایل اصلی رواج دانش جغرافیا در آن روزگار بود.

حاج زین العابدین شیروانی در ۱۲۲۸ هـ. ق/ ۱۸۱۳ م. نوشت: «... از قدیم الایام وسعت آن مقام از لب فرات تا کنار جیحون طولاً و از باب الایواب در بند الی ساحل عمان عرضاً بوده ...»^{۱۰} وی در توضیح بیشتر افزود «... که در قدیم الزمان ایران را فارس می گفتند چه پارس بن سام بن نوح علیه السلام آن ملک را آباد نموده، به اسم خویش مسمی فرمود، تازیان پا را مبدل کرده فارس گفتند ...»^{۱۱}. اگر چه حاج زین العابدین شیروانی را نمی توان در زمره ناسیونالیست های ایرانی شمرد، ولی از ستایش اهل «فارس» نیز باز نمی ماند، چرا که معتقد است آن ها یک «گروه انبوه و قوم با شکوه می باشند ...» که «... به حسب عقل و هوش از اهل ربیع مسکون بی نیازند.»^{۱۲} این برداشت خاص از ایران در نمایی از جغرافیای جهانی جای داشت که بر نوعی تصور اسطوره ای نیز استوار بود. اسطوره های جغرافیایی ایران - سرزمینی که فریدون، آخرین فرمانروای جهانی به فرزندش ایرج سپرد در متون رسمی نیز بازتاب یافته، خود عاملی شد در تقویت این مفهوم احیای تاریخی که بدان موجودیت بخشیده بود.

حاج زین العابدین شیروانی نه فقط از قلمرو ایران، که از خاستگاه تاریخی آن نیز تصور روشنی در ذهن داشت. توصیف وی از مرزهای ایران اگر چه با واقعیت امر در آن ایام - سال های نخست قرن نوزدهم - همخوانی نداشت، مع هذا با حدود و ثغور کشوری واقع بین دریای خزر از یک سو و خلیج فارس از سوی دیگر مطابقت داشت. «ایران» هنوز هم کم و بیش در همان چارچوب جغرافیایی قرار داشت که در متون قدیمی تر فارسی بیان شده بود. برای مثال در فرهنگ جهانگیری، ایران «...»

ولایت پارس و عراق و خراسان و آذربایجان . . . « معین شده بود. ^{۱۳} چنین برداشت هایی در جهت تأیید مفهوم سرزمینی ایران، سرزمینی که ساکنینش را مزایا و برتری هایی چشمگیر ارزانی می داشت، سیر می کرد.

در این تقدیس و ستایش وطن، شیروانی تنها نبود؛ همچنان که رقابت قدرت های بزرگ قلمرو ارضی ایران را به نحوی بیش از پیش محدود می ساخت، رشته مباحثی وطن پرستانه که بن مایه ای سرزمینی داشت پا گرفت و مطرح شد که نقطه تأکید و توجه آن بر ارزش فضای قلمروای در تشکیل هویت ایرانی بود.

در حالی که رقابت قدرت های جهانی در جهت تهدید و تحدید قلمرو سرزمین ایران سیر می کرد، بحث وطن پرستانه ای که بر چارچوبی سرزمینی استوار بود، با تأکید بر ارزش های یک فضای قلمروای در شکل گیری هویت ایرانی رونق یافت. در سال ۱۸۷۷ روزنامه ایرانی اختر که در استانبول مستقر بود، رشته مقالاتی در باب «حب وطن» منتشر ساخت. اختر در توضیح وجه تسمیه حب و مشتقات آن چون محبت، حب وطن را به عنوان یکی از لازمه های ایمان مورد تأکید قرار داد. از



نظر نویسندۀ این مقالات **«وطن»** . . . پارچه ای از زمین است که آدمی را جای تولد و نشو و نما است و محل زیست و حیات اوست و چون قدری تأمل کرده شد، این مطلب وسعت پیدا کرده خاطر مستقیم از خاک و سنگ و در و دیوار وطن گشته ملتفت می شود وطن و اجزای آن از خانه و محله و شهر و مملکت و هیئت مجموعه زندگانی . . . است. ^{۱۴}

تمدن نیز از **وطن** سرچشمه می گیرد چرا که **تمدن** در اصل به معنای « . . . پارچه و جهتی از زمین است که جمعی از انسان ها در آن سکنی گرفته . . . » و این «پارچه و جهتی از زمین» را **وطن** می گویند. و از آن جایی که « . . . وطن تنها یک پارچه زمین و شهر و دهکده یا انسان هایی که در آنجا سکنی دارند. . . نیست، . . . بعلاوه آن ها یک جان و روحی دارد که بی آن جان و روح معنی وطن ناتمام است. » ^{۱۵}

وطن با برخورداری از چنین نیرویی از چارچوب « . . . پارچه و جهتی که جمعی از انسان ها در آن سکنی گرفته اند» فراتر می رود، اجتماعات آن که تا حدودی از سکنۀ آن تأثیر گرفته اند، روح و روانش را تعیین می کند. در ادامه این نوشته که به یک متن عرفانی شباهت دارد از **وطنی** سخن به میان می آید با **ظاهر** و **باطنی** کاملاً مجزا و متفاوت از یکدیگر. ^{۱۶}

لازمۀ وجودی هر فرد یک وضعیت ابتدایی است که در **مسقط الراس** او خلاصه می شد، **مسقط الراسی** که بخشی از **وطن** وی محسوب می شود. در واقع تعلیم و تربیت، استعداد و بزرگی فرد همگی از وطن او ناشی می شود و در نهایت وجودش جدای از چنین وطنی معنی ندارد. اگر روشنفکرانی چون میرزا آقاخان کرمانی ملت را یک نوع همگرایی زبانی تلقی می کردند، این دیدگاه آن را مجمعی مبتنی بر یک سرزمین مشترک تعبیر می کرد. ^{۱۷} و از آن جایی که فرد محصول محیط زیست خود، و لهذا وجودش نیز بدان بستگی تام داشت، تبعیت محض فرد از **وطن** نیز امری بود واجب و بدیهی. پیوستگی و تبعیتی که روزگاری خاص پیوندهای دینی و خانوادگی بود، اینک می بایست در اختیار وطن قرار گیرد: « . . . وطن وجود توست. وطن شئون و اطوار توست. وطن اصل و مبداء توست. وطن هیولا و ماده توست. وطن صورت و معنی توست. وطن مدارشرف و افتخار توست. وطن کامل حیات و وارث زندگانی توست و مجملأ وطن هم آغاز و هم انجام توست. » ^{۱۸}

آب و خاکی که وطن را در بر می گیرد نه فقط خمیرمایه وجود بشری که بنیان هویت آدمی را نیز تشکیل می دهد. تاریخ وطن - موفقیت ها و شکست هایش - بخش جدایی ناپذیری از ساکنین آن است، ساکنینی که بسیاری از وجوه مشخصه این وطن را به خود گرفته اند. اگرچه حب وطن، حبی است «ذاتی و طبیعی»، با این حال از تعلیم و پرورش بی نیاز نیست. بر اولیاء است که آداب بیان حب ذاتی و طبیعی را به فرزندان خود بیاموزند. ^{۱۹}

بر خلاف ملت، وطن فقط در چارچوب یک قلمرو، سرزمینی که به ساکنانش هویت می بخشد قابل تبیین است. وطن فضایی را فراهم می آورد که افراد از طریق آن می توانستند فردیت خود را تجربه کنند، چرا که سوای زادگاه که خواهی نخواهی بخشی از یک سرزمین به حساب می آمد، چه عامل دیگری می تواند زمینه چنین تجربه درونی ای را فراهم سازد. در حالی که ملت با حفظ بار اصلی خود به عنوان یک «جماعت دینی» به صورت معادلی برای پدیده «ناسیون» یا مفهوم «شهروندی» کار بردی سیاسی یافت، وطن جهت خاص سرزمینی خود را حفظ کرد. وطن در کاربرد دوره قاجار خود دو مفهوم را شامل می شد؛ یعنی هم به معنای محل سکونت ایرانیان بود - یعنی کسانی که در این سرزمین متولد می شدند «ایرانی» بودند - و هم به معنای محل سکونت مسلمینی که - چه شیعی و چه سنی - تحت حمایت پادشاهی ایران قرار داشتند. وطن در مقایسه با مفهوم ملت از بار سیاسی-شهروندی کمتری برخوردار بود. به هر حال هر دوی این مفاهیم، به رغم تفاوت های ماهوی، در گفتار سیاسی ناسیونالیست های آن دوره ایران رواج بسیار یافتند، هر چند که در تفکیک و شناسایی اندیشه هایی مطرح در سطح مباحث ملی تفکیک و شناسایی مفهوم سرزمینی وطن از مفهوم سیاسی ملت اهمیت دارد.

کمیته ۲۱

× این مقاله بر اساس بخشی از فصل دوم نوشته ذیل، رساله دکترای نویسنده از دانشگاه ییل، استوار است که در ایلات متحده در آستانه انتشار قرار دارد.

Frontier Fictions: Land, Culture and Shaping the Iranian Nation, 1804-1946, May, 1977.

یادداشت ها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز باستان شناسی

- ۱- میرزا مهدی خان مهندس باشی، ممتحن الدوله، مآثر مهدیه، نسخه خطی در کتابخانه ملی، تهران، شماره ۱۶۸۶ف، ص ۲۸۴،
- ۲- همان، ص ۲۸۸،
- ۳- همان،
- ۴- همان

5-Claudius Ptolemy, *The Geography*, New York: Dover Publications, Inc., 1991, P.25

برای آگاهی بیشتر از جنبه فنی این تعریف و جوانب دیگر اندیشه ها و سهم علمی بطلمیوس در این زمینه و همچنین ملاحظاتی در باب تاریخ ترسیم نقشه ها بنگرید به

Lloyd A. Brown, *The Story Of Maps*, New York: Dover Publications, 1977, PP.58-

و همچنین ممتحن الدوله، مائثر مهدیه، ص ۱۹۴

۸- ادوارد سعید در بررسی بحث بر انگیز خود شرقشناسی، «شرق» ساخته و پرداخته اروپا را که در حقیقت مفهومی است جغرافیایی مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد.

۹- برای مثال به متن فرامین جهادی می توان اشاره کرد که در خلال جنگ جهانی اول در ترغیب ایرانیان به مبارزه با روس و انگلیس صادر شد؛ یکی از آخرین نمونه های بروز چنین پدیده ای را می توان در طول جنگ ایران و عراق مشاهده کرد که هم جنگی بود در دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران و هم جهادی در دفاع از اسلام.

۱۰- حاج زین العابدین شیروانی، *ریاض السیاحه*، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۹ (در اینجا لازم می دانم از آقای توکلی طرفی برای معرفی این مأخذ تشکر کنم).

۱۱- همان، ص ۱۸،

۱۲- همان، ص ۱۱۹

۱۳- میر جمالدین حسین بن فخرالدین حسن اینجو شیرازی، *فرهنگ جهانگیری*، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹، ج ۳، ص ۲۲۱۴

۱۴- اختر، شماره ۹، ۱۷ صفر ۱۲۹۴، صص ۳۳-۳۴؛ برای آگاهی بیشتر بنگرید به

Orhan Kologu, "Un Journal Persan d'Istanbul: Akhtar", in *Les Iraniens d'Istanbul*, edited by T. Zarcone and F. Zarinebaf-Shahr, Istanbul and Teheran: IFEA/IFRI, 1993, pp.133-140, and Anja Pistor-Hatam, "The Persian Newsletter Akhtar as a Transmitter of Ottoman Political Ideas", in *Ibid*, pp 141-47.

ناگفته نماند که روزنامه حریت، یکی از جراید معروف عثمانی نیز حدود دو سال پیش از انتشار این مقاله، نوشته ای را تحت عنوان «حب الوطن من الایمان» منتشر ساخت. احتمالاً این قطعه به قلم نامق کمال بود. برخی از مضامین و همچنین شیوه هایی که در بیان این موضوع به کار رفت را در آثار بعدی ملیون ایران نیز می توان مشاهده کرد. ترجمه بخش هایی از این مقاله به قرار زیر است: «... موطن هر کس به مردمی که در آنجا زندگی می کنند ارتباط می یابد. . . . وطن را آسایش و محبتی فرا گرفته که هر از راه مانده، برهنه و گرسنه، ضعیف و ناتوان بدان پناه می آورد؛ در سایه آن آرام گرفته، پوشاک می گیرند و از آزادی و حیات آن بهره مند می گردند. . . . نویسنده در ادامه به نیاکان این سرزمین متوسل شده و می نویسد: «بگذار هر بخشی از تاریخ، درسی تلقی شود»، درخواستی که در ملیون ایران نیز به کرات مشاهده می شود.

بنگرید به حریت، شماره اول، ۲۹ ژوئن ۱۸۶۸، ص ۱.

۱۵- اختر، شماره ۱۰، ۲۱ صفر ۱۲۹۴، صص ۴۲-۴۱.

۱۶- اختر، همان صص ۴۲-۴۱.

17- M. Tavakoli-Targhi, "Refashioning Iran", *Iranian Studies*, XXIII, 1990: 91

همچنین میرزا آقاخان کرمانی، سه مکتوب، ص ۲۴۵

۱۸- اختر، شماره ۹، ۱۷ صفحه ۱۲۹۴، ص ۳۴. این اسلوب بیانگر آراء هرد است که در بخشی از بررسی های خود در اشاره ایران باستان می نویسد: «یک شاهنشاهی متشکل از یک ملت واحد، یک خانواده، یک خانمان به سامان است؛ بر بنیان خود استوار است، چرا که ساخته و پرداخته طبیعت، و تنها در طول زمان است که برمی خیزد و بر جای می نشیند.»

Johann Gottfried Von Herder, *Reflections on the Philosophy of Mankind*, University of Chicago Press, 1968, p.130

۱۹- اختر، شماره ۱۱، همان، روی جلد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

